

داوود چوگانیان*

دانش‌آموخته مقطع دکتری عرفان اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۶/۳

سبع المثانی، تمام ناتمامِ مثنوی

چکیده

شیخ نجیب الدین رضا تبریزی شاعر و عارف عصر صفوی، یکی از اقطاب ذهبیه و صاحب مثنوی بلند «سبع المثانی» می‌باشد. این کتاب که حجمی تقریباً معادل تمامی شش دفتر مثنوی مولوی دارد، به عنوان دفتر هفتم مثنوی نام گرفته است. این اثر از جهت اشمال بر اطلاعات گسترده پیرامون عصر و نسل مؤلف و نیز خود او در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اعتقادی و عرفانی درون و برون سلسله ذهبیه بسیار حائز اهمیت بوده، به طوری که می‌توان آن را «دایرة المعارف عصر صفوی» خصوصاً در موضوع عرفان و تصوف محسوب نمود. آنچه بیشترین حجم این مثنوی را به خود اختصاص داده، داستان «شاهروان معتبر» است که به روشنی حاکی از قصد مؤلف در تمام داستان ناتمام مثنوی در حکایت «شهادگان» می‌باشد. مؤلف در این اثر به حالات مولوی و نیز کم و کیف مثنوی او توجه فراوان نشان داده که اهتمام وی در تشبّه جستن به این امور به وضوح در آن مشهود است.

واژه‌های کلیدی:

نجیب الدین رضا تبریزی، سبع المثانی، دفتر هفتم مثنوی.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری این جانب در رشته عرفان اسلامی با عنوان «تصحیح بخش اول از کتاب سبع المثانی اثر شیخ نجیب‌الدین رضا تبریزی اصفهانی» است که در تاریخ ۸۷/۶/۲۷ در واحد علوم و تحقیقات تهران از آن دفاع نموده‌ام.

مقدمه

پیدایش سلسله صفوی در آغاز سده دهم هجری قمری یکی از نقاط عطف تاریخ ایران است که از جهات متفاوت حائز اهمیت تحقیقی در زمان ما می‌باشد، بطوری که پاسخ سؤالات بی‌شماری در عرصه مسایل فرهنگی، تاریخی و اجتماعی امروز در گرو تحقیق و پی‌جویی‌های مستمر و علمی در عصر صفوی می‌باشد. علی‌رغم کارهای فراوان انجام شده در خصوص عصر صفوی، هنوز گستردگی آنچه انجام نشده بسیار راجحان دارد. بخش قابل توجهی از آنچه انجام نشده در حوزه نسخ خطی این دوره می‌باشد که مبالغ هنگفتی از این میراث برجای مانده، همچنان در گنج غربت زده کتابخانه‌های دور یا نزدیک بر ماندگاری بی‌حاصل، بلکه زیانبار ناشی از عدم مراجعه و نشر از سوی محققان پای می‌فشرد تا بر نام با مسمای خویش، «میراث ماندگار»، صحه گذارند که در غیر این صورت قادرند تا بر سکوت و هم‌انگیز گاه این عصر طنین فرحبخش آگاهی را مستولی ساخته، از حلقه‌های پراکنده و پریشان اطلاعات این برهه از تاریخ و فرهنگ ایران، حبل‌المتین عروج به آسمان معرفتی عمیق و متقن از ایران این دوره را فراهم نمایند تا همگان، خصوصاً اهل فن و فرهنگ بتوانند تک‌تک ستارگان آن را رصد نموده و خود را در گستره کهکشان خودشناسی واقعی، حاضر و ناظر ببینند.

در مقاله حاضر، نگارنده بر آن است تا خوانندگان محقق را با یکی از آثار مهم عصر صفوی و نیز مؤلف آن، که از چهره‌های برجسته اقطاب سلسله ذهبیه می‌باشد و تصحیح متن دیباچه این مثنوی که موضوع رساله‌اش بوده آشنا نماید: سبع‌المثانی اثر شیخ نجیب‌الدین رضا تبریزی اصفهانی.

این اثر که در نوع خود و در میان نویسندگان عارف سلسله ذهبیه کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر می‌باشد چنان که از نام آن نیز برمی‌آید و هم براساس آنچه مؤلف اثر صراحتاً بیان نموده، این کتاب دفتر هفتم مثنوی قلمداد شده و اگرچه با ساختار، سبک و جامعیت مثنوی معنوی فاصله‌ها دارد، اما با توجه به حجم گسترده ظاهری و ابعاد فراوان معنوی که در این حجم گنجانده شده ادعای مؤلف را در خصوص دفتر هفتم مثنوی بی‌وجه نمی‌نماید.

این کتاب با یک مقدمه مفصل و ۲۸۷ مقاله آنچنان اطلاعات مفید و وسیعی درباره مستحسبات صوفیه عصر و اندیشه‌های عرفانی، فرقه‌ای و منطقه‌ای در اختیار خواننده می‌گذارد که به زعم نگارنده حتی پذیرفته نشدن آن به عنوان دفتر هفتم مثنوی چیزی از اهمیت و ارزش آن نخواهد کاست. اما دلایل فراوان مؤلف که در جای جای این اثر برای اثبات این که سبع المثانی دفتر هفتم مثنوی می‌باشد بسیار جالب و تأمل برانگیز است که مطالعه آنها توجه هر محقق منصفی را به خویش معطوف می‌نماید.

مثنوی و مولوی به عنوان تأثیر گذارترین عوامل عرفانی، پس از عامل دین و شریعت، بر شعر و شعور نجیب الدین رضا می‌باشند و او این شیوه تأثیرگذاری را چنان به خوبی فرا گرفته و در آثار خود خصوصاً سبع المثانی به گونه‌ای مرعی داشته که بزرگان عصر و معاصران نسل وی و آیندگان و همه روندگان در سلک و سلوک ذهبیه و غیر آن، از زمان مؤلف تا عصر حاضر به این آثار توجه خاص مبذول داشته اند.

در این مقاله ضمن معرفی اجمالی نجیب الدین رضا تبریزی، نیز به اختصار پیرامون دیگر آثار وی به تحقیق و توضیح پرداخته شده تا فرصت بیشتری برای بیان ابعاد سبع المثانی فراهم آید. از آنجا که مؤلف این اثر مدعی است که مثنوی وی دفتر هفتم مثنوی است، گویا تمامی همت خویش را در به پایان رساندن داستان ناتمام «شهبازگان» در آخر دفتر ششم مثنوی نهاده و بنابراین حدود ۱۸۰ مقاله از مجموع ۲۸۷ مقاله کتاب خویش را به داستان «شاهروان معتبر» اختصاص داده است. در میان مباحث و سطور این حکایت طولانی است که نجیب الدین ماهرانه به طرح اندیشه‌های عرفانی، وقایع تاریخی، معرفی پیران از معاصران و گاه نیز حوادث زندگی خود و هم عصران از دوستان و مخالفان و نیز مباحثی در حوزه سیاست و حکومت پادشاهان می‌پردازد که این گونه موضوعات به کتاب، غنایی خاص و محقق پسند بخشیده است.

نقد حال نجیب الدین رضا تبریزی

نجیب الدین رضا تبریزی اصفهانی شاعر عارف قرن یازدهم هجری قمری و قطب سی ام سلسله ذهبیه که اصل وی از تبریز بوده اما مولد وی اصفهان می باشد:

اصلش از تبریز و زاده اصفهان یافته نشو و نما در طوس آن

(نجیب الدین رضا تبریزی، ۱۳۴۲: ۶۷)

از آنچه وی در سبع المثانی درباره سنّ خود هنگام اتمام سبع المثانی و سال پایان آن بیان نموده، سال تولد وی به ۱۰۴۸ می رسد:

این نجیب الدین رضا در اصفهان بد چل و هفت ساله کاوردش بیان

(همان: ۳۸۳)

چون مثانی سبع را درخواستند شش مجلد مولوی پیراستند
در هزار و نود و پنج ای عزیز خواستن زین بنده آوردم تمیز

(همان: ۳۸۴)

منابع موجود چیزی در خصوص نام پدر وی و این که چه کسی بوده به دست نمی دهند. تنها در ابتدای سبع المثانی آنجا که در سرلوح کتاب به معرفی اجمالی مؤلف و اثر او پرداخته چنین آمده است: «هذا کتاب المثنوی... للشیخ الاجل... در صدق ابوالمحامد محمد بن محمد التبریزی الصفاهانی»^۱ (همان: ۲)

درباره نسب او در همین سرلوح به نام فخرالدین عراقی (م ۶۸۸) اشارت رفته و چنین آمده است: «خلف خلف السلف، الشیخ المکرم، العارف الصمدانی الشیخ فخرالدین العراقی الهمدانی» (همان: ۲)، نیز محمد هاشم درویش صاحب کتاب ولایت نامه در ذکر احوال نجیب الدین می گوید:

در نسب ز اولاد فخرالدین بود زین سبب آن شه نجیب الدین بود

(محمد هاشم درویش، ۱۳۳۸: ۴۱۳)

در خصوص لقب طریقتی وی «نجیب الدین رضا» که بنا بر آنچه در نسخ و منابع موجود آمده از جانب امام معصوم بدان ملقب گردیده، میان منابع مذکور درباره نام آن امام معصوم اختلاف وجود دارد چنان که در نسخه خطی متعلق به مجموعه دکتر میناسیان اهدای این لقب به حضرت امام هادی - علیه السلام - نسبت داده شده: «سَمی الامامُ الهادی الشیخ نجیب الدین رضا» (میناسیان: ۳۹-b) و در سایر نسخ به حضرت امام رضا - علیه السلام - «سَمی الامامُ الثامنُ الهدی الشیخ نجیب الدین رضا»^۲ (تبریزی، ۱۳۴۲: ۲)، و این در حالی است که صاحب ولایت نامه آن را به حضرت علی - علیه السلام - نسبت داده است:

بعد از ایشان بُد نجیب الدین رضا این لقب دادش علی مرتضی

(همان، ۱۳۳۸: ۴۱۳)

از دوران کودکی و نوجوانی شیخ چیزی در آثار وی و نیز سایر منابع یافت نمی شود جز همین مقدار که او در سن چهارده سالگی به عزم درک محضر و خدمت پیر برگزیده خود، شیخ محمد علی مؤذن سبزواری (م. ۱۰۷۸) قطب بیست و نهم سلسله ذهبی از اصفهان راهی مشهد می شود. بنابراین وی تا سال ۱۰۶۲ در اصفهان به سر می برده و مقدمات برخی علوم رایج زمان خویش را نیز در همین شهر و نزد اساتیدی که هرگز نامی از آنها به میان نیاورده، فرا گرفته است.

دوران تربیت و ارشاد نجیب الدین نزد شیخ مؤذن ده سال به طول می انجامد و در همین دوران طی واقعه ای که آن را به تفصیل در کتاب *نور الهدایه* اش بیان می نماید از جانب ائمه معصومین به مقام خلیفگی شیخ مؤذن برگزیده می شود (نجیب الدین رضا تبریزی، ۱۳۲۵: ۲۸۵-۲۸۳). اما حکایت جانشینی او پس از وفات شیخ مؤذن خود حکایتی دیگر است که او در طی مقالات ۲۶۱ تا ۲۶۴ سبع المثانی با نقل وصایای شیخ و نیز بیان مخالفت های مدعیان از مریدان و پاسخ های وی بدانها به ذکر آن می پردازد. (همو، ۱۳۴۲: ۳۶۹-۳۶۷) اما نکته ای که در این مجال در خصوص واقعه جانشینی نجیب الدین قابل ذکر می باشد ادعای تأیید جانشینی او از سوی حضرت صاحب الامر - علیه السلام - می باشد. وی در مقاله ۲۶۲ تلویحاً ادعا می نماید که طی واقعه ای که در خواب می بیند جانشینی و ثبت نام وی در طومارِ مرتاضانِ ممتازِ سلسله ذهبیه - و گویا

همچون باقی ایشان تا آن زمان - بنا به تأیید و اجازه حضرت صاحب الامر - علیه السلام - بوده است (همان: ۳۶۸)، و شاید بیان این مطلب نیز بی ارتباط با این مورد نباشد که نجیب الدین همچنین معتقد است کسی که مورد نظر و عنایت شیخ او محمد علی مؤذن واقع گردد این چنین شخصی «ولی» خواهد بود:

نام نامی او محمد با علی است هر که منظورش شدی بیشک ولی است

(همان: ۳۶۷)

که البته نوع بیان اسم شیخ مؤذن در این بیت به صورت «محمد با علی» با ولایتی که حضرت علی - علیه السلام - بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر عهده داشتند شاید بی ارتباط با معنایی که در ذهن شیخ نجیب الدین در خصوص جانشینی او بعد از شیخ مؤذن بوده، نباشد.

باری، او کراراً در آثارش به این که فردی «امی» می باشد، تأکید می ورزد. در دیباچه نورالهدایه می گوید: «عزیزی از این ناچیز که مجذوب امی ام طلب دیباچه ای دیگر نمود، عذرش خواستم» (همو، ۱۳۲۵: ۹) و نیز در اواخر دیباچه سبع المثانی در بیتی بر این معنا تأکید می نماید:

این نجیب الدین به مدحش چون سنایی شد به فن با وجود آنکه امی بُد بیا بشنو سخن

(همان، ۱۳۴۲: ۳۵)

اما با در نظر گرفتن نوع و کیفیت معارف و علومى که او در آثار خویش، بویژه مثنوی سبع المثانی، از قبیل فلسفه، کلام، تفسیر، حدیث، عرفان بکار می گیرد، می بایست این عنوان امی را یا از باب شکسته نفسی و تواضع وی محسوب داشت و یا از آنجا که وی آثار خویش را نه حاصل علم کسبی بلکه الهام غیبی دانسته، باید بر این باور قرار گرفت که او بر آن بوده تا از این طریق ضمن بها ندادن به علوم رسمی و رایج در کنار علم وهبی و الهی، تأثیر علوم کسبی را در شکل گیری آثار خود کم رنگ و بی رنگ جلوه دهد و صبغه الهی آثار خویش را نمایان تر سازد:

می خورد جانش قسم بی شک و ریب بر سر شاه ولایت این کلب

که نگفتم من به خود این مثنوی همچنان که گفت شاه مولوی

(همان: ۳۸۴)

و او اصلاً در این موضوع جای هیچ بحثی باقی نگذاشته آنجا که خود در ابتدای مقاله ۲۳ در این خصوص چنین گفته است:

خدمتِ صاحبِ دلان و اهل علم یافته توفیق خدمت با صبر و حلم

(همان: ۶۷)

نجیب الدین در ایام سکونت در مشهد و خدمت شیخ مؤذن بنابر سنتی که میان شیخ و خلیفه در سلسله ذهبیه جاری است، به دامادی خانواده ایشان پذیرفته شد و اگرچه خود بدان تصریح نموده اما در ضمن حکایتی که میرزا ابوالقاسم راز در تذکره حیات سید قطب الدین محمد و در بیان واقعه‌ای از زندگانی شیخ مؤذن آورده، به این موضوع اشاره رفته است: «جناب شیخ مؤذن قبول فرمودند و قرار دادند که در مراجعت از هند اگر من وفات کرده باشم آنچه نیاز ماست خدمت شیخ نجیب الدین رضا - که خلیفه و داماد ماست - کارسازی نمایند که مخارج عیال من خواهند نمود».^۳ (اسدالله خاوری، ۱۳۸۳: ۲۹۰-۲۸۹)

وی تا سال وفات شیخ مؤذن (۱۰۷۸) یقیناً در مشهد به سر می‌برده و پس از آن عازم اصفهان می‌شود که با این انتقال «خلافت ذهبیه [نیز] از خراسان انتقال پیدا کرد و بعد از وی در فارس مستقر شد» (عبدالحسین زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۶۶) او هیچگاه از سالهای پس از انتقال به اصفهان به نیکی یاد نکرده و همواره از مصایب و مرارت‌های آن مصر و عصر، خصوصاً ناشناختگی قدر خود از سوی مردم روزگارش سخن رانده است، بویژه سال ۱۰۹۰ و پس از آن. در مقاله ۲۶۹ مقدمتاً به اکرام و اعزازی که حاکم قسطنطنیه در حق مولوی روا داشته اشاره می‌نماید و این قدرشناسی را در ارتقاء جایگاه او مؤثر می‌شمارد و سپس از عدم قدرشناسی عصر خود لب به سخن و اعتراض می‌گشاید:

مولوی را عصر صاحب قدر شد زان سبب قدرش چنین بر صدر شد
 ذره‌ای از حال عصر من شنو چون شنیدی قدر بردار و برو
 من به عصری اوفتادم ای خرد که گذشت از هجرتش الف و نود
 من به شهری اوفتادم زین جهان که ز صاحب قدر کم بودی نشان
 نام او خواهی بگویم ای جوان اصفهان بُد اصفهان بُد اصفهان
 چون یهودا کرده بود او را بنا از مروّت بود خالی مطلقاً

(همان، ۱۳۴۲: ۳۷۲)

تعداد فرزندان نجیب الدین مشخص نیست اما به گفته خود او سه فرزندش را در طی همین ایام و از فشار تنگ دستی از دست می‌دهد:

اندر آن سختی سه فرزندم بمرد جان زبی نانی به آن خالق سپرد

(همان: ۳۷۳)

در مورد تاریخ وفات شیخ نجیب الدین رضا صاحب *طرائق الحقائق* سال فوت وی را ۱۱۸۵ ذکر نموده که قطعاً صحیح نمی‌باشد؛ ولی *ریاض العارفین* که سال ۱۱۰۸ را تعیین نموده ظاهراً به واقع نزدیکتر می‌نماید. (رضا قلیخان هدایت، ۱۳۴۴: ۱۲۳) اما شاید تاریخی دیگر نیز به اعتبار آنچه شیخ علی نقی *اصطهباناتی* در *برهان المرتاضین* بیان نموده، قابل طرح باشد. در اواخر این کتاب و در فصل پنجم، آنجا که به بیان انتساب سلسله ذهبیه به حضرت امام رضا - علیه السلام - می‌پردازد، چنین آمده: «و یکی دیگر از حضرت امام رضا - عَلَيْهِ آلفُ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَا - منتشر شده... و آن را سلسله ذهبیه کبرویه می‌نامند که از ابتدای تاریخ هزار و صد و دوی هجری پاسبانی و جاروب کشی آن سلسله به این فقیر بی بضاعت، مؤلف این رساله، علی بن محمد، المدعو علی نقی - تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ تَوْبَةً نَصُوحاً - رسیده از شیخ خود... الشیخ نجیب الدین رضای التبریزی الاصفهانی». (علی نقی بن محمد اصطهباناتی، ۱۳۸۲: ۱۸۵-۱۸۴) بنابراین اگر بتوان این جانشینی را به بعد از رحلت شیخ نجیب الدین موکول نمود، از آنجا که این جانشینی از ابتدای سال ۱۱۰۲ بوده وفات شیخ نجیب می‌بایست در اواخر سال ۱۱۰۱ اتفاق افتاده باشد، ولی چنانچه این «رسیدن به پاسبانی سلسله ذهبیه» که در کلام اصطهباناتی آمده به معنای صرفاً تاریخ تعیین خلیفه و قطب صامت از سوی شیخ نجیب الدین باشد - چنان که در مورد خودش و شیخ مؤذن سالها پیش از وفات شیخ مؤذن به وقوع پیوست - در این صورت می‌بایست در مورد تاریخ وفات نجیب الدین به همان تاریخ ریاض العارفین رجوع نمود.

آثار شیخ نجیب الدین رضا تبریزی

پرداختن به آثار شیخ نجیب الدین رضا آن هم به شیوه‌ای علمی و دانشگاهی یکی از ضرورت‌های حیطة پژوهش در ابعاد گوناگون عرفان و تصوف ایران خصوصاً عصر صفوی می‌باشد و تحولاتی که در ایران عصر صفوی در جنبه‌های متعدّد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و اقتصادی واقع گردیده به مثابه تأکیدی بر این ضرورت می‌باشد؛ چرا که آثار بر جا مانده از آن دوران، هر یک به فراخور موضوع و متن، چه بسا در بردارنده زوایا و خطوط پنهان مانده‌ای از دید محققان در موضوعاتی خاص باشد که به ظهور رساندن هر متن یا نشر اطلاعات آن می‌تواند کمک شایانی چه در عرصه شخصی به محققان و چه در عرصه ملی به ایران و ایرانیان بنماید تا این حجم انبوه از ناخودآگاه تاریخ، فرهنگ، ادب، عرفان، علوم و فنون و همه آنچه جزء جزء تمدن ایرانی-اسلامی ما را تشکیل می‌دهد، به خودآگاه ما اندر آید و ما را با ظهور مجدد خود به کمالی تازه و دوباره برساند.

به همین انگیزه، در این فرصت به بهانه معرفی یکی از مهمترین آثار مهجور مانده در عرصه عرفان و تصوف ایران یعنی مثنوی سبع المثانی، ابتدا به معرفی مختصر دیگر آثار شیخ نجیب الدین پرداخته و در آخر به بحث مفصل پیرامون سبع المثانی اهتمام خواهیم نمود.

نخست به کتبت آثار مؤلف می‌پردازیم که در این خصوص محمد هاشم درویش در ولایت نامه خویش تعداد آنها را «هفت دیوان» دانسته است:

بوده او مجذوبِ سالکِ حقِ صفت هفت دیوانش بُود در معرفت

(همان، ۱۳۳۸: ۴۱۳)

با وجود این، آنچه از او باقی مانده شامل دو مثنوی، کتابی به نثر، دیوان اشعار و تنها نامی از یک اثر: دستور سلیمان، می‌باشد. اینک به معرفی این آثار می‌پردازیم:

۱. **نورالهدایه و مصدرالولایه:** در میان آثار باقی مانده از مؤلف، نورالهدایه نخستین اثر او محسوب می‌شود. البته در همین کتاب، نجیب الدین از اثری دیگر از خود با نام دستور سلیمان یاد می‌کند که نشانگر تقدم آن بر نورالهدایه بوده، ولی چنان که گفتیم

از این کتاب تنها نامی در آثار مؤلف برجای مانده است: «بدان که افشای تمام سرالله موقوف به دانستن و سیرانِ اطوارِ هفت گونه است و این فقیر بتفصیل_چنانچه باید_ در کتاب چهل مجلس که موسوم به دستور سلیمان است ذکر این اطوار نموده ام» (تبریزی، ۱۳۲۵: ۱۸۳). نورالهدایه در زمان شاه سلیمان صفوی به رشته تحریر درآمده و در سبب به وجود آمدن آن هم در مقدمه کتاب (همان، ۱۳۲۵: ۱۴) و هم در سبع المثانی توضیح داده است: «در بیان سرگذشت مؤلف با یکی از متصوفه که ادعای تساوی علم ارسطو[ی] حکیم با علم مرتضی علی-علیه السلام- می کرد و فرو خوردنِ مُصنّف قهر آن سخن را و به ظهور آمدن کتاب مصدرالولایه بدان سبب» (همان، ۱۳۴۲: ۷۰). بنا به نقل مؤلف سه سال پس از تألیف آن، در ظهورگونه معنوی، حضرت علی-علیه السلام- را می بیند که کتاب را از دست شیخ ستانده، او را مورد تفقد و عنایت خویش قرار می دهند (همان، ۱۳۴۲: ۷۰ و ۷۱) این کتاب مشتمل است بر دو دیباچه، یک مقدمه و هفت اصل و یک خاتمه که اصل هفتم آن مفصل و دارای بیست و هشت فصل می باشد. کتاب حاوی مطالب متنوعی در دو بخش عرفان نظری و عملی بوده و خود در خصوص هدف کلی از خلق این اثر می گوید: «بدان که آنچه مقصود است از این کتاب، آن است که بیان آن چیزی شود که چون کسی قدری اوقات شریفش صرف آن کند، حاصل شود برای او آن چیزی که خدای تعالی از او در روز جزا طلب خواهد کرد» (همان، ۱۳۲۵: ۲۲).

این کتاب دارای نثری ساده و روان می باشد که البته لغات عربی در آن فراوان بکار رفته است. از آنجا که کتاب_چنان که مؤلف در دیباچه می گوید- هم به خواهش دوستان فراهم آمده، غالبی خطابی داشته و آغاز غالب بندها با عباراتی چون: «ای عزیز»، «ای برادر» و یا «ای طالب» شروع شده است. مؤلف از آیات و روایات در این کتاب بطور چشمگیری بهره برده و حتی الامکان بدانها استناد جسته است.

نورالهدایه منبع قابل توجهی در خصوص عرفان و اندیشه های سلوکی عصر صفوی، همچنین اطلاعاتی در خصوص برخی ابعاد زندگانی و شخصیت مؤلف در اختیار خواننده قرار می دهد. این کتاب تاکنون دوبار به چاپ رسیده که چاپ سنگی آن در مطبعه شیراز و به تاریخ ۱۳۳۶ قمری و چاپ سربی در ۱۳۲۵ شمسی در چاپخانه علمی تهران بوده است.

۲. خلاصه الحقایق

این مثنوی در ترتیب تاریخی آثار موجود مؤلف، سومین تألیف وی محسوب می‌شود که حاوی حدود ۳۵۰۰ بیت می‌باشد. مؤلف در متن کتاب به نام این اثر چنین اشاره نموده است:

گوشه گرفتیم و سخن کش رسید
اصل خلاصه به حقایق رسید
نام گرامیش نمودیم این
توسن تحقیق نمودیم زین

(نجیب‌الدین رضا تبریزی، ۱۳۳۸: ۴)

این مثنوی در ۱۱۰۰ در طی چهل روز و گویا در روزگارضعف و کسالت مؤلف به رشته نظم درآمده چنان که خود می‌گوید:

سال هزار و صد هجرت تمام
عمر به پنجاه که شد در نظام
اربعینی با همه آزار تن
که نبد آرام مرا در بدن
در دل شب راز و نیازم همین
بود که گفتم به تونیکو بین

(همان: ۸۳)

این مثنوی برخلاف سبع المثانی سراسر به نظم بوده و خالی از فقرات نثر می‌باشد و به لحاظ محتوای کلی می‌توان آن را چکیده و خلاصه سبع المثانی محسوب داشت مشتمل بر «مباحث فلسفی، اصول عرفانی، مبانی تصوف و آداب سیر و سلوک» (همان، ۱۳۸۳: ۵۲۲)

مثنوی خلاصه الحقایق، اولین بار توسط آقا میرزا احمد اردبیلی (وحیدالاولیا) در ۱۳۳۸ و در ضمن رسائل اوصاف المقربین به چاپ رسیده است.

۳. دیوان

دیوان اشعار نجیب‌الدین رضا شامل انواع شعر از قصیده، غزل، قطعه، رباعی، مراثی، ترجیعات و رباعیات می‌باشد. وی در شعر با نامهای جوهری، زرگر، نجیب، رضا، نجیب‌الدین، نجیب‌الدین رضا، نجیب‌الدین زرگر تخلص می‌نموده است.^۴ میان دو منبعی که به معرفی اجمالی این دیوان مبادرت کرده‌اند، در شماره ابیات آن اختلاف

فراوان وجود دارد: یکی آن را حاوی ده هزار بیت (همان: ۵۱۶) و دیگری چهار هزار و سی و دو بیت (فرحت ناز، نشر دانش، ش ۳۲: ۱۳۲) دانسته است. این دیوان تاکنون به چاپ نرسیده و تنها نسخه شناخته شده از آن در کتابخانه مجلس به شماره ۵۶۹۱ موجود می باشد.

۴. سبع المثانی

سبع المثانی اولین مثنوی و دومین اثر برجا مانده از نجیب الدین می باشد. این مثنوی که بعضاً مؤلف از آن به عنوان کلمات تاّمات وسبع المثانی تعبیر می نماید، هم از سوی وی صراحتاً دفتر هفتم مثنوی مولوی عنوان گرفته (همان، ۱۳۴۲: ۴۶) و به تنهایی حجمی معادل تمامی شش دفتر مثنوی یافته است.

بنابراینچه مؤلف بیان نموده است مؤذده به ظهور رسیدن این کتاب در ۱۰۷۵، از عالم غیب به او می رسد (همان: ۴) و شبی، گویا در عالم رؤیا، حضرت علی - علیه السلام - را می بیند که به وی، نگارش جلد هفتم مثنوی را فرمان می دهند (همان: ۶۹-۶۸) که پس از بیست سال در ۱۰۹۵ و در طی چهل روز این اثر به ظهور می رسد^۵ (همان: ۳۸۴). نجیب الدین سبع المثانی را در اصفهان و در سن چهل و هفت سالگی به رشته تحریر درآورده است (همان: ۳۸۳). مؤلف که در سراسر کتاب خود را «قایل» می نامد در موارد متعدّد بر این نکته تصریح نموده است که کاتب این مثنوی کسی دیگر و علی نقی اصطهباناتی (م. ۱۱۲۹) بوده است. در دیباچه سبع المثانی به کتابت آن توسط شخصی دیگر تأکید نموده ولی صراحتاً به کاتب آن اشاره ای نمی نماید: «چون به قدر چهل روز این کتاب از عالم غیب به شهادت آمد و کاتب آن یک شخص بود، بعضی مصرعها از جفت خود کیبیده، به سبب سرعت نطق قایل و بطی قلم کاتب». (همان: ۱۶) اما در مقاله ۲۸۶، آنجا که به چگونگی جذب و همراه نمودن علی نقی اصطهباناتی با خود می پردازد به آن که اهل اصطهبانات است، اشاره کرده است:

بهره ور شد زین طریق معنوی کاتب آمد جلد هفتم مثنوی...
پاک زاده بود ز ابا و امهات موطن اصلی او اصطهبانات

(همان: ۳۸۳)

این علی نقی اصطهباناتی داماد و در نهایت همان خلیفه و جانشین شیخ نجیب‌الدین و سی و یکمین قطب سلسله ذهبیه می‌باشد.

* * *

تمام ناتمام مثنوی

از آنجا که سبع المثانی جلد هفتم مثنوی معنوی و ادامه و خاتمه آن کتاب عنوان شده و هم بر پایه و اساس مثنوی طرح و تألیف گردیده، انجام یک تحقیق و بررسی تطبیقی پیرامون این دو مثنوی بسیار ضروری به نظر می‌رسد که نگارنده در این فرصت در حد بضاعت خود قصد پرداختن به این مهم را دارد. بدون تردید، شیخ نجیب‌الدین رضا بسیار تحت تأثیر حال و هوای مثنوی مولانا قرار داشته و بیشترین تأثیرات فکری خود را در حوزه عرفان از مثنوی او پذیرفته است. در مقاله چهارم سبع المثانی نجیب‌الدین بصراحت اثر خود را تمام کننده کار نیمه تمام مولانا در مثنوی می‌داند:

شد مرا رخصت ز شاه اولیا جلد هفتم آورم من بی عنای
 جبل دلها سوی هم پیوسته شد کام مولانا به کامم بسته شد
 نیمه کار او برای شیعیان بی تقیه فاش سازم آنچه آنچنان
 آن حکایت نیمه در پرده دگر در بیان آرم به هفتم جلد در

(همان: ۵۱)

مولانا در همان ابیات آغازین مثنوی که کوتاه نامه حکایت بلند و بی پایان نی است، شاید تمامی سر ناتمام گذاردن این شاهنامه عرفانی خود را در همین یک بیت بیان کرده باشد:

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

(مثنوی، اول: ۱۸)

این سخن اگر چه از یک سو، درد همه آنانی است که «می‌دانند» در مقابل آنان که نه می‌دانند و نه می‌دانند که «نمی‌دانند»، اما از دیگر سو اتمام حجت مولانا است در

همین گام اول و شرطی است که با سالک طریق مثنوی خویش در میان می‌نهد و در قالب این قال به زبان حال می‌گوید: اگر در ملازمت این مثنوی به آنجا رسیدی که در تو «بی حرف می‌روید کلام»، بدان که سر این شاهنامه عرفانی در روح تو آن حماسه و رستاخیز روحانی را به وجود آورده و از این پس امواج روح تو است که باقی حکایت ناتمام مثنوی را روایت می‌کند و در غیر این صورت آگاه باش که هنوز خامی و صاحب این مثنوی در جواب این دل‌ناسپاری، دیگر روی سخن گفتن با تو را ندارد والسلام، که اینک چله مثنوی را باید از نو نشست.

این ابتکاری مرشدانه و بی نظیر از جانب مولانا در محک زدن سالکان کوی بی‌خویشی خویش است و همچون یک استاد فرهیخته و دلسوز در پایان درس و بحث سره از ناسره شاگردان باز می‌یابد. آنانی که داستان ناتمام او را در تمام خویش می‌یابند و می‌خوانند از او برای رفتن به مرحله بعد جواز ورود دریافت می‌کنند و چه «خوش بود گر محک تجربه آید به میان»، ولی آنان که سرگشته و حیران حسرت و افسوس بی‌سرانجامی آن را می‌برند، می‌بازند و مردود می‌شوند و باز مثنوی از آغاز: دوباره باز دوپارها^۶.

اینجا و در سبع المثنای، نجیب الدین رضا یکی از شاگردان مولانا به شمار می‌آید که از نگره راقم این سطور در این درس نمره قبولی را با امتیاز بالا کسب نموده و به تنهایی به اندازه تمامی حجم مثنوی داستان ناتمام مثنوی مولوی را تا تمام آن دانسته، خوانده و تقریر نموده است. آنچه او دفتر هفتم می‌خواند، اگرچه از جهاتی چند در حد و اندازه‌های مثنوی نیست و خود نیز بدان آگاه و مقرر است:

در عبارت پست و در معنی بلند چون مئی کاندلر سفالی جا دهند

(همان، ۱۳۴۲: ۵۱)

اما با این همه اثری است تعلیمی و از جنس خود مثنوی. مؤلف در پی یگانه‌نگاری‌های خود و مولوی، نیز سبع المثنای و مثنوی، خود را نیی می‌داند که حضرت حقش نایی است، نیی که از بوستان حق سربرآورده و نتیجه این نی نوازی حق این بار مثنوی سبع المثنای است که گویی در سرنوشت او محتوم علی‌التعین و از

جانب حضرت حق بوده است و این دفتر هفتم همان دفتر باقی گذاشته مولانا است که از زبان نجیب الدین صادر گردیده:

مولوی را گفتنش کای مردِ کار	آنچه می‌جستیم نامد آشکار
یک بیاید گفت و هفتش در نهفت	نی بگویی هفت و در وی یک نگفت
مطلب از این گفت بُد سبع المشان	که شود تاماتِ کُل از وی عیان
چیست تامات آنکه آری در ظهور	چارده معصوم از یک جنسِ نور
که خدا را مطلب از خلقِ جهان	هیچ نابوده بجز آن سروران
پس تورا گفتن دگر این مثنوی	شد تعین بر نجیبِ معنوی
سرزند از حق نیی در بوستان	که ظهور آید از او سبع المشان
بشنو اینک از نی ام گلبانگِ دم	دم ز حق، نایی دل و نی این تنم
چون نی هفت بندِ دل از حق طپید	جلد هفتم مثنوی مطلق رسید

(همان: ۵۱)

همچنین نجیب رضا در مقاله‌ای از کرامات مولوی در این که او از جلد هفتم مثنوی خبر داده، چنین سخن رانده است:

مقالهٔ سیم در بیان کرامات مولوی از خبر دادن این جلد هفتم مثنوی به جواب فرزند خود سلطان ولد:

گفت نطقم چون شتر زین پس بخت	نیستش با هیچکس پروای گفت
وقت رفتن آمد و جستن ز جو	کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
باقی این گفته آید بی زبان	در دل آن کس که آید زنده جان

(همان: ۵۱)

و بنابراین به زعم نجیب الدین، سبع المثنائی همان بی زبان موعود مولوی است که با نجیب الدین به زبان آمده و گویا شده است.

نجیب الدین در خصوص مولوی معتقد است که او شیعه بوده و هر کجا مولوی از «شمس» سخن می‌گوید و نام او را بر زبان جاری می‌سازد، مورد نظر و مقصود او حضرت علی - علیه السلام - می‌باشد:

شیعه پاک علی مرتضی شاهباز دست حیدر بی سخن
مولوی معنوی با صفا واقف اسرار علم من لندن

(همان: ۵۱)

شد یقین بر من به عین دل که صاحب مثنوی
مظهر العجایب این معنی است پنهان و آشکار

(همان: ۳۵)

شمس دین و شمس دین که می زند
او علی را آشکارا می کند
تو نینداری هله اهل صفا
غیر حیدر دارد او کس پیشوا
که ز دینداری تقیه کرد او
لعن کرده بر مخالف موبه مو...
در درون مثنوی ابن حسین
یعنی مولانا برای زیب و زین
با وجود آن تقیه کرد فاش
این حدیث از اعتقاد مرتضاش
زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود و آن علی مولانا نهاد

(همان: ۵۰)

در ادامه بیان قرابت‌های فکری و عملی نجیب الدین به مولوی، ذکر این نکته خالی از اهمیت نیست که نجیب الدین نیز همانند مولوی از شیوه نی گونه بیان اسرار و دقایق راه حق و عرفان استقبال کرده و همچون او کسی را واجد و قابل بیان این قبیل موضوعات می‌داند که از خودی او چیزی در میانه نباشد و از هرگونه منیت و نفسانیت برای بیان معانی بلند خالی باشد، چنان که در مقاله سیزدهم بر این موضوع اشاره و تأکید دارد که:

سر توحید ای برادر گوش کن
این سخن را همچو دُر در گوش کن
فانی از خود گشتن و جستن کمال
قطره سان از بحر ذات ذوالجلال
تا نگریدی فانی از خود ای فتا
ره نمی یابی جوی سوی بقا...
کی فنا را هست علمی از بقا
تا نگردد در بقا فانی چو ما...
آنکه بی خود وصف بر توحید کرد
مردی آمد از خدای و مُرد مُرد
مُرد مُرده گفتگو کی می کند
نغمه توحید کی بی نی کند

گوش کن سرّ من خود مرده را آن خدا در خویش و خود پی برده را

(همان: ۵۸ - ۵۷)

نجیب الدین در مقالهٔ اوّل که به شرح بیت اوّل مثنوی مبادرت می‌نماید، خود را بصراحت نی معرفی کرده است:

گر بگویم از نی خود سالها شمه ای ناید بیان زان حالها
من سه چیزم کامدم آدم صفت خواهی ار یابی به کارم معرفت
هم دم و هم نایی و هم نی منم کاین همه فریاد از نی می‌زنم
این بم و زیری که آید از نی ام از دم نایی رسد اندر نی ام
این نی ام را چار طبع و هفت بند بسته کاید از من آواز بلند
گر نکرد این تعبیه در کار من کی تراویدی ز من این گون سخن
روح من دم نایی ام نفس آمده جسم من بی روح من حبس آمده
شکر من معرفت ریزان ز نی نشأه گفتار من مانند وی

(همان: ۵۰)

در ذیل مقالهٔ صدم او نیز همانند مولوی که در پایان دفتر اوّل از ادامه نظم مثنوی باز می‌ماند و موجب می‌گردد تا آن مثنوی مدتی تأخیر شود، به عللی که در همین مقاله توضیح می‌دهد، نی او نیز موقتاً به خاموشی می‌گراید:

در گه گفتار نظم مثنوی که رسید اینجا به امر معنوی
نی فرو ماند از صدای خویشتن بر دم قایل نمی‌آمد سخن
آب رحمت بسته شد از جوی دل از کمنده او بچست آهوی دل
طوطی از گفتار ماند و نیشکر بند بندش ریخت در راه و گذر

(همان: ۱۵۹)

در خصوص شیوهٔ بیان و زبان سبع المثانی، او خود تأکید دارد که این مثنوی را به زبانی ساده و برای فهم بی‌مشکل آن به رشتهٔ تحریر درآورده است:

من نگفتم این به لفظ مشکلی تا نباشد رهروان را حایلی

(همان: ۳۸۴)

و یا در دیباچه در این خصوص چنین می‌گوید: «آراسته است در صورت به عباراتِ واضح به جهت سهولت ادراک مستمعانِ آن از خاص و عام» (همان: ۴)

در خصوص محتوای سبع المثنائی، موضوعی که حدود دو ثلثِ حجم سبع المثنائی را به خود اختصاص داده و مباحث فراوان دیگر در خلال آن طرح و بحث گردیده، داستان «شاهروان معتبر» است که از مقالهٔ چهل و هفتم آغاز می‌شود و تا پایان مقاله دویست و سی و یکم ادامه می‌یابد. حکایت شاهروان، حکایت روح سالکی است که در این حکایت «شاهروان معتبر» نامیده شده و به وزارت دو وزیر «عقل» و «نفس» در طریق سلوک گام می‌نهد. برخی دیگر از چهره‌هایی که در این داستان در قالب امیران و اطرافیان شاهروان و در حقیقت اجزا و قوای باطنی مراتب نفس و عقل در روح سالک به ایفای نقش می‌پردازند عبارتند از: غروره بانو، میرهمت، میرسخا، پیرعشق، میرواعظ، میرحضور، میرتفکر، میرمراقبت، میرشعور، پیک مبارک، شاه فضل، مطمئنه خاتون، راضیه و مرضیه دختران پیر عشق، تمکینه خاتون خواهر پیرعشق و زوجهٔ وزیر عقل، لطیفه خاتون خواهر میرهمت، نظیفه خاتون خواهر شاه فضل، حضوره خاتون دختر سلیمه بانو و دختر قلب سلیم که هر سه حرم پیرعشق اند، امینه بانو دختر پادشاه چین که شهر عشق است و زوجهٔ میرهمت می‌باشد، افندی شر، افندی بدعت، افندی ظلم و جور، افندی خیر و دیگر از چهره‌ها و مکان‌هایی که هر یک نماد مفهوم و معنایی خاص هستند و در ضمن این داستان بلند و شیرین یک یک به ظهور می‌رسند. (میرزا ابوالقاسم الحسینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۶)

نجیب الدین از فرصت‌هایی که در لابلای فراز و نشیب حکایت شاهروان به دست می‌آید، به مقتضای حال و مقام، برخی حکایات دیگر از جمله آنچه مربوط به سرگذشت خویش می‌شود نقل می‌کند، چنان که در مقالهٔ ۱۹۴ تحت عنوان «سؤال شهروان از پیر عشق سرگذشت قایل را و دریافت چگونگی احوال و نسب پادشاه معاصر او ضرر افترای مفتریان به قایل» به ذکر ماجرای می‌پردازد که گویا با یکی از وزیران شاه سلیمان داشته است. چنان که از عنوان مقاله مذکور نیز روشن است، مؤلف با عنوان «قایل» گاه خود در نقش یکی از عناصر داستان شاهروان ایفای نقش می‌کند و به گونه‌ای کاملاً غیرقابل انفکاک به یکی از عناصر داستان شهروان تبدیل می‌شود و این نوع پرداختن نجیب الدین به داستان، یادآور شکل داستانهای مثنوی مولوی و آن بیت معروف مولانا

است که در آغاز حکایت «عاشق شدن پادشاه بر کنیزک» در نخستین داستان مثنوی، سرگذشت‌های آن داستان را «نقد حال ما» معرفی می‌نماید:

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقدِ حالِ ماست آن

(مثنوی، اول: ۳۵)

و این باز خود دلیل دیگری بر اثبات این مدعا است که نجیب‌الدین علاقه تام و تمامی در تقرّب به حالات مولانا در حال و آثار خویش داشته و نشان داده است. همچنین است حکایتی که او در مقاله ۲۸۰ نقل می‌کند با عنوان: «حکایت بر سبیل تمثیل بر آنکه نفس در محلّ ناداری مانند مارِ سرماخورده است» که بوضوح یادآور این بیت معروف مولانا است:

نفست اژدرهاست او کی مرده است از غم و بی‌آلتی افسرده است

(مثنوی، سوم: ۱۰۵۳)

* * *

سبع المثانی مشتمل بر سه بخش می‌باشد:

۱. **دیباچه:** که نسبتاً طولانی و به نظم و نثر می‌باشد و با حمد و ثنای الهی و نعت و ستایش حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - و خاندان پاک آن حضرت آغاز می‌گردد و سپس به بیان چگونگی به ظهور رسیدن این کتاب، زمان ظهور و شجره نامه طریقتی مؤلف و سلسله پادشاهان صفوی تا شاه سلیمان می‌پردازد و بعد از آن شروع به توضیح و تشریح درجات علم و عالم و بیان جایگاه صوفیان حقیقی و خصوصیات ایشان، شروط چهارده‌گانه جهت خوانندگان این مثنوی، همچنین مباحث متنوع دیگر که در نهایت تا قصایدی در مبدا و معاد ادامه می‌یابد.

سطور این دیباچه سرشار از آیات و احادیث مورد استناد مؤلف است که قوام خاصی به گفتار او بخشیده و کاربرد بجا و مناسب آنها، او را در بحثهای متعدد کلامی، حدیثی و عرفانی به خوبی مدد رسانیده است. نجیب‌الدین در کاربرد اصطلاحات دقیق عرفانی تبخّر قابل توجهی از خود بروز داده است که حاکی از تسلط او در اندیشه و قلم نسبت به این مباحث می‌باشد. او از هر دری که سخن بگوید مقصودی جز اثبات شیعه و تأکید

بر عرفان ائمه - علیه السلام - ندارد و نشان داده است که همچون سایر علمای طراز اول عصر خود قدر فرصت طلایی بدست آمده جهت نشر و ترویج افکار و عقاید شیعه را می‌داند و از تمامی توان جسمی و فکری خود برای بهره‌وری بیشتر در این راستا استفاده می‌نماید.

مؤلف در پایان دیباچه فهرستی از مباحث متن کتاب فراهم آورده است.

۲. متن: که مشتمل بر ۲۸۷ مقاله می‌باشد که مقاله آخر با عنوان «خاتمه» آورده

شده و ما آن را بخش سوم کتاب محسوب نموده‌ایم.

این مقالات شامل مباحث گوناگون و متعددی می‌شود و اگرچه بخش عمده‌ای از حجم آنها را حکایت شاهروان به خود اختصاص داده اما چنان که گفته آمد، همانند داستانهای مثنوی، این داستان نیز با فراز و نشیبها و فروعات بسیار روبرو می‌شود که این فروعات همان شاه راههای رسیدن به سرخ‌های فراوان و مهم در خصوص زندگی نجیب‌الدین و سایر شیوخ و اقطاب متقدم و معاصر از سلسله ذهبیه، علمای عصر، پادشاهان صفوی، اوضاع فکری و اجتماعی عصر مؤلف، عقاید و اندیشه‌های وی و بسیاری دیگر از نکات مفید برای شناسایی آن عصر و نسل می‌باشد و آنچه نگارنده در طی سه سال حشر و نشر با این کتاب بدان دست یازیده است به او این اجازه را می‌دهد تا به این کتاب عنوان «دایرة المعارف عرفان و تصوف عصر صفوی» اطلاق نماید.

مقاله دوم کتاب «در بیان حل بیت اول مثنوی مولوی - قُدَسَ سِرُّه» می‌باشد که این تعجیل در وارد شدن به مباحث مثنوی مولوی حکایت از تعشق عمده و حقیقی نجیب‌الدین رضا در تألیف سبع المثنای می‌نماید. او بارها و بارها عقاید و اندیشه‌های مولانا را در قالب نقل مستقیم یا به مضمون ابیات مثنوی او بیان نموده و از آنها بهره‌های لازم را در بیان عقاید و القای تفکرات خویش برده است.

بیان ظهورگونه‌های معنوی، یکی دیگر از مباحث جالب و مهم در مطالعه مقالات این کتاب است که حمل بر صحت و باور آنها دلالت بر صفای باطن و بزرگی روح این قطب سلسله ذهبی می‌کند.

از مقاله هشتاد و چهارم ضمن داستان شاهروان، به بیان شروط چهارده‌گانه‌ای می‌پردازد که در جواب سؤال وزیر عقل از میهمانان خود یعنی پیر عشق، شاهروان، میر

همت و میرسخا مبنی بر «شرایط وصول به قرب یا اطوار سبعة سبع المثانی» بیان می‌گردد.

پس از فراغت از داستان بلند شاهروان، مؤلف از مقاله ۲۳۳ شروع به بیان شمه‌ای از احوال اقطاب پیشین سلسله ذهبیه می‌نماید و از بیست و هفتمین قطب یعنی شیخ درویش محمد کارندهی آغاز کرده و پس از آن به ترتیب به احوال شیخ حاتم زرآوندی خراسانی، شیخ محمد علی مؤذن، خودش و سرانجام شیخ علی نقی اصطهباناتی خلیفه خود می‌پردازد که تا مقاله ۲۸۶ و پایان سبع المثانی به طول می‌انجامد.

۳. خاتمه: «در ترغیب سالکان اطوار سبعة سبع المثانی به مرشدان سلسله ذهبیه و احوال خیر مأل شیخ قایل و ذکر اسامی مبارکه چهارده معصوم - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و تنبیه گردانیدن غافلان از این مثنوی و هدایت نمودن رجوع‌کنندگان به این کتاب تا هدایت کند حق تعالی ایشان را از راه اخلاص، تمام نماید نور خود را در ایشان اگرچه کافران و منکران کاره باشند: وَاللَّهُ مُتَّمٌ نُّورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ...» (همان، ۱۳۴۲: ۳۸۳)

این عنوانی است که شیخ نجیب به آخرین مقاله خود در کتاب سبع المثانی داده است و چنان که از آن پیدا است بخشی از زندگی نامه شیخ مؤذن را نیز در این مقاله گنجانده و علاوه بر آن اطلاعات قابل توجهی که از جهات مختلف حایز اهمیت تحقیقی می‌باشند در همین بخش «خاتمه» به ظهور رسیده که نگارنده نیز در طی سطور این مقاله از آنها به فراخور نیاز بهره لازم را برده است.

پس از این، در بخشی کوتاه مؤلف تعدادی از اصطلاحات مورد نظر خود را به صورت مختصر مورد شرح و توضیح قرار داده و چنین گفته است: «اما بعد، بر اهل فطنت و ذکا مخفی نماند که بعد از تألیف مثنوی معنوی موسوم به کلمات تامات و سبع المثانی چون دید که بعضی از الفاظ که متداول این طایفه جلیل القدر است در اینجا به سبیل ضرورت مورود بود و بسیاری از علمای رسوم و طالبان طریقت شاه ولایت امیرالمؤمنین از معرفت آن عاری، لهذا چند کلمه در حل بعضی از الفاظ آن مرقوم گردید» (همان: ۳۸۶) تعداد اصطلاحات شرح شده چهل و شش مورد می‌باشد.

سبع المثنی همراه با چند رساله بزرگ و کوچک دیگر از عرفای نامدار متقدم و متأخر به سال (۱۳۴۲ ق.) بوسیله احمد بن حاجی محمد کریم تبریزی از روی دو نسخه بی تاریخ استنتاج شده و در دارالعلم شیراز به چاپ سنگی رسیده است. دیباچه این اثر براساس هفت نسخه خطی و یک نسخه چاپ سنگی به تصحیح راقم این سطور درآمده است و ان شاءالله بزودی دیباچه و بتدریج متن آن پس از آراستن به زیور طبع در اختیار علاقمندان خاص و عام قرار خواهد گرفت.

نتیجه گیری:

سبع المثنی را، اگرچه به لحاظ برخی ساختارهای آن که به عنوان سبک خاص این کتاب می‌بایست تلقی نمود، نمی‌توان ادامه بلافصل مثنوی مولوی محسوب داشت - چنان که هیچ اثر دیگری را - اما به لحاظ محتوا، تاحدود قابل توجهی از حیث یک متن تعلیمی درحوزه عرفان و تصوف قادر است تا توقع خوانندگان خویش را اعم از سالک و محقق برآورده سازد و این امر نیز در بر گیرنده تمامی ابعاد این اثر ارزنده نمی‌باشد و چنانچه قرار باشد تا روزی از میان متونی که ادعای دفتر هفتمی مثنوی را دارند، اثری از سوی اهل فن به این عنوان بر گزیده شود، مطمئناً سبع المثنی جزء برترین گزینه‌ها خواهد بود.

پی‌نوشتها

- این عبارت و باقی آن در چاپ سنگی در ابتدای دیباچه آورده شده اما در نسخ خطی در ابتدای متن کتاب ذکر گردیده اند.
- از آنجا که چاپ سنگی سبع المثنی چاپ شیراز تنها متن چاپی موجود از این کتاب می‌باشد در هنگام ارجاع غیر خاص و آنجا که موضوع مورد ارجاع مشترک میان چاپ سنگی و سایر نسخ می‌باشد، به صفحات این کتاب ارجاع داده شده است.
- این حکایت در مقاله ۲۸۱ از سبع المثنی به تفصیل بیان گردیده است.

۴. چون نجیب الدین زرگر شد فنا از خویشتن
 بر حمام طهر معنی صور یرغو میزند
 جوهری چون چهره گاهی کرد یارش رخ نمود
 از سوادالوجه جانان شانه بر مو میزند
 (تبریزی، سبع المثانی: ۱۶)

۵. بعد مژده گفتن این مثنوی
 از ظهور واقعات معنوی
 که اشاره شد ز شاه مرتضی
 آنکه در شأنش عیان شد «نَمَا»
 بعد سال بیستم آمد شروع
 آمد اندر چل صباح اندر وقوع
 شد مرا رخصت ز شاه اولیا
 جلد هفتم آورم من بی عنا
 (همان: ۵۱)

نجیب الدین هم خود سبع المثانی و هم نام آن را از حضرت علی - علیه السلام - می‌داند:

جلد هفتم مثنوی از حیدر است
 هر که منکر شد بدین کور و کر است
 نام این سبع المثانی آشکار
 آمده از پادشاه ذوالفقار
 (همان: ۱۲۸)

(همان: ۱۲۸)

۶. منظور از «دو پارها» در اینجا دو مصرع یک بیت است.



منابع و مأخذ

۱. اصطهباناتی، علی نقی بن محمد: برهان المر تاضین، تحقیق و تصحیح محمد هرتمنی، مقدمه سید احسان الله عظیمی، نشر مقیم، اصفهان، ۱۳۸۲.
۲. بلخی، جلال الدین محمد: مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، نشر محمد، ۱۳۷۱.
۳. تبریزی، نجیب الدین رضا: سبع المثانی، تصحیح میرزا محسن اردبیلی، چاپ سنگی، مطبع احمدی، شیراز، ۱۳۴۲ ق.
۴. خلاصة الحقایق، به اهتمام احمد بن کریم التبریزی، مطبعة احمدی، شیراز، ۱۳۳۸ ق.
۵. نورالهدایه، چاپخانه علمی، تهران، ۱۳۲۵ ش.
۶. الحسینی، ابوالقاسم بن عبدالنبی: قوائم الانوار وطوالع الاسرار، تصحیح خیرالله محمودی، دریای نور، شیراز، ۱۳۸۳.
۷. خاوری، اسدالله: ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳.
۸. درویش، محمدهاشم: ولایت نامه کوثرنامه، به انضمام ابوالقاسم الحسینی معروف به راز شیرازی، بوذرجمهری، تهران، ۱۳۳۸ ش.
۹. زرین کوب، عبدالحسین: دنباله جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
۱۰. میناسان: مجموعه خطی شخصی، دانشگاه کالیفرنیا، شماره ۳۴۰.
۱۱. ناز، فرحت: «شیخ نجیب الدین رضا تبریزی و نورالهدایه»، نشر دانش شماره ۳۲.
۱۲. هدایت، رضا قلیخان: ریاض العارفین، به کوشش محمدعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، ۱۳۴۴ ش.